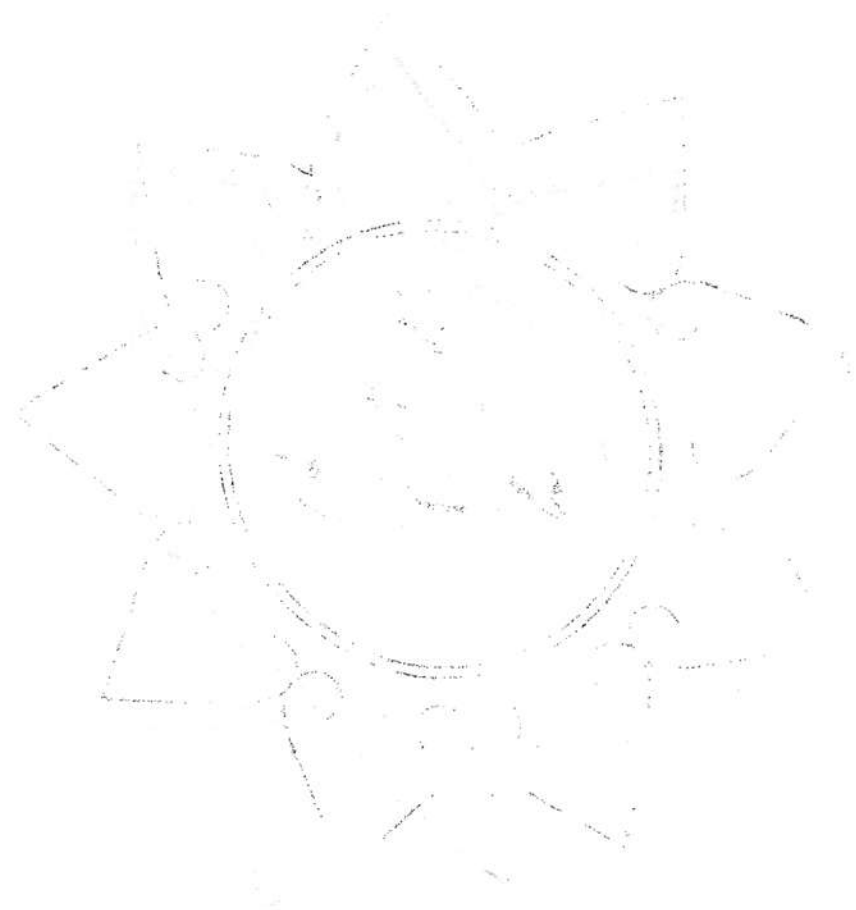




شماره ۳۳

فهرست جزوه ۳۳

- ۱- مناجات هُوَ الْأَبْهِيُّ أَي يَارَانِ الْهَيْ . . .
- ۲- آثار مبارکه هُوَ اللَّهُ أَي أَحِبَاءِ الْهَيْ خَبِرِ بِرِ مَسْرَتٍ . . .
- ۳- کلمات مکنونه ای ابناء غرور، بسطنت فانیه . . .
- ۴- تاریخ شرح حیات حضرت ولی امرالله
- ۵- اصول اعتقادات نظر امر بهائی در مورد عوامل شیوع
مادی گرائی
- ۶- حیوة بهائی گامهائی بسوی کمال
- ۷- نگاهی به نقش ادیان در تکامل انسان (۳)
- ۸- معرفی آثار مبارکه ادعیه و اشعار حضرت عبدالبهاء
- ۹- راهنمای زندگی صفات مُمَيِّزَه
- ۱۰- زبان عربی



ای یاران الهی دست تَضَرُّع و نیاز بساحتِ قُدسِ خد اوند
بی اَنْبَاز بلند کنید و مناجات کنید که ای خد اوند بی مانند ما
بندگانِ خاکساریم و تو بزرگواری گنه کارانیم و تو آمرزگار، اسیر و فقیر
و حقیریم و تو مُجیر و دستگیر، مورانِ ضعیفیم و تو سلیمانِ پرجشمت
سریرِ فلکِ اَشیر، محضِ فضلِ حفظ فرما و صَوْن و عَوْنِ خویش دریغ مفرما
خد ایا امتحانات شدید است و اِفْتِتَانَتِ هَادِمِ بَنِيَانِ زُبُرِ حَدِيدِ
ما را حَرَاست کن و قُوَّتِ بَخْشِ مَسْرُورِ فَرْمَا شَادِي دِه و چون عبد البهاء
بر عبودیتِ آستانِ موقِّق نما . ع ع

ص ۱۹ مجموعه مناجات ۲

ای احبای الهی خبر پیر مَسَرَّتِ اتحَادِ و اتفاقِ احبَاءِ در
اسکندریه رسید چه خبر خوشی بود که سببِ رُوحِ و رِيْحَانِ عَبْدِ الْبَهَاءِ
گشت. قسم بجمالِ قَدَمِ رُوحِي لِاحْبَائِهِ الْمُتَّحِدِينَ فِدَا که فرح و
سروری از برای عبد البهاء جز بشارتِ اتحَادِ و اتفاقِ احبَاءِ نهد،
زیرا اَسْ اَسْ اَسْ اساسِ امرِ الله وحدت و یگانگی و محبت است که باید چنان
قلوب و ارواح و اَنَفْسِ احْبَاءِ الله را احاطه کند که کُلِّ عبارت از یک
هیكل رحمانی شوند و هر یک جزئی از اجزاء و عضوی از اعضاء .
لِهَذَا باید و شاید و سزاوار چنین است که هر یک خود را قربان
یکدیگر نمایند و فدائیِ همدیگر شوند . اگر احبَاءِ باین مقام بلند
اعلیٰ رسند آنوقت جَنَّتِ اَبْهِيُّ در قُطْبِ امكانِ خیمه و خرگاه زند و
کوه و دشت و صحرا ریاضِ مَلَاءِ اَعْلٰی شود . آه و اَشَوْقِي لِتِلْكَ التَّوْهِيَةِ
اَلْعُظْمٰی وَ ظَمَاءٌ قَلْبِي لِذٰلِكَ الْمَاءِ الْعَذْبِ الْغُرَاتِ . . .

مکاتیب جلد ۲ ص ۲۰۱

کلمات مکنونه ای اَبْنَاءِ غرور

بسلطنت فانی ایامی از جَبْرُوتِ باقی من گذشته و خود را با سبب زرد و سرخ می آرائید و بدین سبب افتخار می نمائید قسم بجمال که جمیع را در خیمه یکرنگِ تُراب در آورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان بردارم مگر کسانیکه برنگ من در آیند و آن تقدیس از همه رنگهاست.

اَبْنَاءِ : فرزند ان

جَبْرُوت : عالم قدرت و عظمت

اسباب زرد و سرخ : مقصود تعلقات دُنْیوی است.

حضرت بهاء الله میفرمایند : به حُزن دنیا محزون مباش و بِسُرُورِش مسرور نه که هر دو چون برق بگذرد و فانی گردد. دل از فانی بردار و به جبروت باقی وارد شو.

ای اَبْنَاءِ قَفَلْت

بیاد شاهی فانی دل میندید و مسرور مشوید مَثَلِ شما مَثَلِ طَیْرِ غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بَغْتَه صیادِ اَجَل او را بخاک اندازد دیگر از نغمه و هیکل و رنگ او اثری باقی نماند ، پس بپند گیرید ای بندگان هَوی .

بَغْتَه : ناگهان

اَجَل : وقت و زمان — مهلت هر چیزی — انتهای عمر

تاریخ حیات حضرت ولی عزیز امرالله

دوم : دوره * بعد از جلوس بر کرسی ولایت

سالیان اول ولایت امر کلاً آمیخته با رنج و اَلَم بسرآمد و در تمام طول آن مدت متماد یا با قلبی طافح از آرزو و شوق ، طالب حضور مولای عالمیان بودند و این رنج هجران آنقدر عظیم بود که هر مُجِبی را برای خاطر آن محبوب محزون میساخت .

هیكل مبارک پس از ورود به حینا همان اطاقی را که در جوار حجره مبارک بود اختیار فرمودند ولی چیزی نگذشت که بمنزل خاله خود تشریف بردند و تا تابستان ۱۹۲۳ در آن خانه اقامت فرمودند تا حضرت وَرَقَه مبارکه علیا برای ایشان در طبقه دوم بیت مبارک د و اطاق و حمام تَعْبِیْه و تَمَنّی نمودند که به بیت مبارک باز گردند . در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۲ هیكل مبارک اولین توقیع منیع خود را خطاب بیاران ستم دیده ایران مرقوم و ارسال فرمودند ، در این صحیفه ملکوتی خود را سهم و شریک یاران در غموم و احزان وارده از صعود هیكل میثاق دانسته و کل را تشویق و تحریض میفرمایند که در امر الهی ثابت و راسخ بمانند و در حفظ آن از دل و جان بکوشند .

نباید تصور نمود که انتشار الواح و صایا با تمکین و انقیاد عموم

رو برو گردید و امور جامعه به سهولت بر محور مطلوب به دَوْران —

افتاد . بلکه باید دانست که امتحانات الهیه پیش آمد . قبل از اینکه

حضرت شوقی انندی بحیفا برسند، حضرت ورثه مبارکه علیا بامریکا مرقوم داشته بود ندکه اکنون بمرحله‌ای مملو از امتحانات الهیه وارد میشویم احبای الهی بایستی کلاً متفقاً متحداً در نهایت قوت و استقامت از امر الهی دفاع نمایند. ناقضین پرکین بد سائنس خود مجدداً مشغول می شوند و از طریق نشر اکاذیب به تخریب امر الهی قیام مینمایند . . .

یقین است که موجی از عشق و محبت که پس از انتشار الواح - وصایا و تعیین جانشینی حضرت ولی امرالله جامعه امر را دربر گرفت سبب گردید که ناقضین پرکین مجدداً برضدیت امر قیام نمایند .

قیام و اقدامات ناقضین و عاقبت پروبال ناقض اکبر

بعد از صعود مبارک، میرزا محمدعلی و اعوانش مجدداً بد سائنس خفیه خود قیام نمودند. چنانچه اذهان و لایه امور از گفتار و کردار آنان مشوب شد. او پسر خود شعاع الله را که برای اشاعه اکاذیب ناقضین بامریک اعزام داشته بود، بارض اقدس احضار کرد که در این معرکه جدید جولان و حمله‌های تازه بعائله غمزده حضرت عبدالبهاء آغاز نمایند. نزد ولایه امر ادعا نمود که پس از صعود برادر، تولیت مقامات مقدسه بایستی با او برسد. ولی بنتیجه نرسید لذا بزور متوسل شد و برادر کوچکتر خود بدیع الله را فرستاد و بزور و جبر کلید روضه مبارکه را از خادم باونایش آقاسید ابوالقاسم

خراسانی گرفتند و او را از آن مقام طرد کردند. انقلابی در - جامعه بهائی روی داد و حکومت عکا مأمور فرستاد پاسبانی بر روضه مقدسه گماشتند و احدی را راه ندادند. این امر بیش از هر چیز خاطر مبارک را مشغول داشت. هیکل مبارک خواب و آرام نداشتند تا بالآخره با اعزام نمایندگان و وصول تلگرافهایی از - محافل روحانیه دنیا که خود را متمسک به الواح وصایا میدانستند سبب گردید تا در سال ۱۹۲۳ کلیدهای روضه مبارکه از ناقضین مسترد گردد و تیر دشمنان به سنگ خورد و خوار و خفیف شوند.

قصر مبارک بهجی که جمال اقدس ابهی سیزده سال آخریات را در آنجا گذراندند از سال ۱۸۹۲ که صعود جمالقدم جلال ذکروه الاعظم واقع شد تا سال ۱۹۲۹ محل سکونت محمدعلی و اعوانش گردید و بعلت عدم توجه آنان به این مکان متبرک، قصر مشید روز بروز رو به ویرانی و دمار رفت تا آنجا که اثری از اطاقها زیبا و سقف عالی و ایوان و تالار نماند و رفته رفته خراب و مطمور و جزر کین شد.

اراده هیکل مبارک براین قرار گرفت که، هیچ ترمیمی در بنای قصر صورت نگیرد مگر آنکه ناقضین جمیعاً از آن مکان مقدس خارج شوند. بالاخره کار بجائی رسید که ناقض اکبر چاره‌ای ندید جز آنکه با اراده مبارک موافقت کند و قصر را خالی نماید.

هشت سال از صعود حضرت عبدالبهاء گذشته بود که قصر

مبارک تخلیه شد و اصلاحات آغاز گردید . این کار دو سال بطول انجامید تا بالاخره زائرین توانستند با شور و شَعَف بزیارت قصر موفق گردند .

حضرت ولی عزیز امرالله در خصوص عاقبت کار ناقص اکبر میفرماید :
 "... این هادِم بنیان که در طلب شهرت و کسب مقام به کمال گستاخی در مقابل حضرت عبدالبهاء اظهار داشت که به دِوام و بقای خود پس از هیکل اطهر اطمینان و تضمینی ندارد ، مدت بیست سنه پس از اُنولِ کوکبِ میثاق در قید حیات باقی ماند تا خَنِیْبَتِ آمال خویش را به رَأَى العَیْنِ مشاهده نماید و نصرت و غلبه ثابتان بر پیمان را مشهوداً علانیةً ملاحظه کند . این خَصَمِ خَصِیم در نتیجه بحرانی که پس از صعود مرکز عهد الله برپا نمود از تَوَلِیَّتِ مقامِ اَسَنِی و روضه مبارکه علیا محروم گردید و قصر منیعی را که در اثر غفلت و تَسَامُحِ بَیِّنَش به وضع تأثر آمیزی ویران و بی سرو سامان افکنده بود به الزام تخلیه کرد و در زاویه خُمُولِ مَأوِی گزید تا عاقبت به فلج اعضا مبتلا شد و نیمی از بدنش از کار بیفتاد و آلام و اوجاع بر وی مُسْتَوَلِی گردید و در نهایت به خُسرانِ مُبِین و ذَلَّتِ عَظِیم درگذشت و طبق شَعَائِرِ اسلامی در جِوَارِ یکی از مَرَاقِدِ آن قوم دفن شد و قبرش متروک بماند حتی سنگی بر آن نهاده نشد و نام و نشانی منظور نگشت . . . " قرن بدیع قسمت سوم

غصب بیت مبارک بغداد

هنوز قضیه روضه مبارکه پایان نیافته بود که بیت جمال مبارک در بغداد توسط شیعیان غصب گردید (۱۹۲۲) . آن مکان مقدّس پس از سرگونی حضرت بهاء الله به اسلامبول ، سپس ادرنه و عکا پیوسته در دست امرالله بود و حضرت عبدالبهاء یک سال قبل از صعودشان دستور تعمیر آن را صادر فرموده بودند . شیعیان پس از تجاوز به بیت مبارک آن را تصرف نموده و به حسینیه تبدیل کردند . حضرت ولی امرالله با حیبای دنیا دستور دادند تلگرافاتی بفرستند و خود هیکل مبارک به امیر فیصل پادشاه عراق تلگراف فرمودند که این بیت مبارک محلّ زیارت اهل عالم و متعلق به بهائیان است و غصب بیت با آگاهی حکومت خارج از حدّ عدالت بوده و باید حکومت مانع از آن گردد .

جریان امر سپس به جامعه ملل کشیده شد که همه جا رأی به حقوق جامعه بهائی دادند از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۳ داد خواهی احبّا همواره زیادتر میشد و لکن وسیله اجرای این تصمیم در عراق نایاب بود . نفوذ شیعه آنقدر رشد کردید که بِالْمَرَّةِ اجرای این امر را در بوته تعویق انداختند و دیگران تصمیم سخنی بمیان نیاوردند ولی این اقدام موجب شناسائی و نفوذ بیشتر امرالله در مجامع بین المللی گردید .

تأسیس مبانی اولیه نظم اداری

وجود مبارک دائماً در این فکر و اندیشه بودند که مظاهرتقوای خالص را بیابند و با آنان در برخی امور بحث و شور نمایند، چنانکه در مارس ۱۹۲۲ عده‌ای از نمایندگان کشورهای مختلفه رادرحیفا جمع فرمودند. خیلی از بهائیان قدیم را عقیده برآن بود که هرچه زودتر بیت‌العدل اعظم تشکیل شود حتی برخی اعضا عاقله مقدسه و دوستان و حتی حاکم حیفا نیز همین رأی را داشتند. جوانی و وضع زندگی ایشان نوعی بود که اینان تصور میکردند مساعدت هشت نفر دیگر را لازم دارند که در ضمن احراز ریاست آنان با ایشان در جمیع امور مشورت نمایند تا امور برشالوده‌ای قانونی پدیدار و مستقر گردد که اگر دشمنان برضد اماکن مقدسه به اقداماتی پردازند و یا اقامه دعوائی نمایند، دفاع امر محکم و متین باشد. جمیع نفوسی را که احضار فرمودند بجز چند تن از مسافریین شرقی که بموقع نرسیده بودند به ارض اقدس وارد شدند و مورد مشورت قرار گرفتند. وضع هیکل مبارک در انظار کاملاً روشن و نمودار گردید و معلوم شد که ایشان با قوای و انری بر کرسی ولایت جالس میباشند.

هنوز دو ماه از ولایت امر نگذشته بود که حضرت ولی عزیز امرالله با نهایت قدرت تأسیس مبانی اولیه و تحکیم اساس محافل محلّیه را طبق الواح و صایای حضرت عبدالبهاء آغاز فرمودند. شکی نبود که بمحض مطالعه الواح و صایا اولین نیت ایشان تأسیس بیت‌العدل

اعظم بود اما طی مشاوراتی که در این سال داشتند ثابت کردند که هر چند تشکیل بیت العدل البتّه مدد و حواسست ولی برای امر مبارک خطرناک خواهد شد زیرا اولاً اساس و ارکان معهد اعلی محافل روحانیه بودند که بدون وجود آنها گنبد و اوج و اکلیل و رمز وحدت آنان یعنی بیت العدل در فضا معلق می ماند و این ارکان آنقدر قوی نبودند که بتوانند قبه علیا را حمایت و وقایست کنند و ثانیاً مجامع آنقدر رشد روحانی نداشتند که نفوسی را برای احراز مقام عظیم عضویت چنان هیأت مجلله‌ای تقدیم دارند. فشار این کار بحدی بود که برای چنان وجود نازنینی البتّه دشوار مینمود.

هجرت هیکل مبارک از ارض اقدس

در همین اوقات تحت فشار عموم و هموم لاتخصی مجبور به ترک ارض اقدس گردیدند و این هجرت برای کسب صحت ایشان بود قبل از سفر در شهر حیفا نه نفر را گرد هم آوردند و محفلی تشکیل دادند و حضرت ورقه مبارکه علیا را مسؤول اداره امور نموده و چنین معین و دستور فرمودند که با مشورت عاقله مبارکه و معیست محفل روحانی در مدت غیبت مرکز امر، امور امریه بر جریان طبیعی خود باقی بماند. حضرت ورقه مبارکه علیا نامه‌ای به عموم احباب مرقوم فرمودند بدین مضمون که "حضرت شوقی افندی پس از صعود نیر آفاق چون به تأثر شدید مالا یطاق د چارگشته‌اند لازم شد

مدتی استراحت فرمایند و برای جلب تأییدات الهیه در قبول این مسؤلیت عظیم ایامی را به تبث و تضرع بگذرانند لهذا این نوای^{حسی} را ترک فرمودند . . .

در پائیز ۱۹۲۲ حضرت ورقه علیا، از غیبت طولانی هیکل مبارک بی اندازه نگران و ناراحت شدند لذا چند نفر از عائله مبارکه را فرستادند تا از وجود نازنین درخواست نمایند که به ارض اقدس مراجعت فرمایند، مدت هشت ماه غیبت هیکل اطهر بطول انجامید و ۲۵ دسامبر ۱۹۲۲ میلادی مراجعت فرمودند. هیکل مبارک در این باره بیاران ژاپن مرقوم فرموده اند: "این غیبت اجباری و ناگهان برای این عبد واجب و ضروری بود و در باطن یقین داشتم که از حرارت و اشتعال آن یاران هرگز کاسته نخواهد شد و در این هنگام که ساعات طولانی تجرد قلبی خود را بی پایان رسانده بحیفا بازگشته‌ام. (۱) در اوائل تابستان ۱۹۲۳ مجدداً حضرت شوقی افندی از حیفا هجرت اختیار فرمودند و برای حفظ صحت خود و تسلی قلب یاران بکوههای سوئیس پناه بردند و در حال تنهایی و انزوا در روح مبارک خود تفحص نموده و با خالق یکتا مناجات میفرمودند و در مضامین الواح وصایا و دستوره‌های مبارک حضرت عبدالبهاء تعمق و دقت مینمودند و بالأخره در ماه نوامبر همان سال مراجعه فرمودند و در چهاردهم همان ماه رتویعی باحبای امریکا سفر خود را غیبت اجباری مینامند .

هدایت هیکل مبارک در جهت نیل باهداف

شریعت مقدسه

اهداف مهمی که در دوره ولایت امر مورد نظر هیکل مبارک بود و مرتباً آن اهداف را تعقیب مینمودند عبارت بود از :
تأسیس ارکان و دعائم نظم اداری امرالله، حفظ وحدت و تمامیت آئین الهی و تصفیه امر از شرور ناقضین، تمشیت امور دایم التزاید جامعه بهائی در اثبات استقلال و رسمیت آئین یزدانی و اتساع نطاق شریعت الله و تزئین عدد مؤمنین. بهر صورت چون احبای از ورود هیکل اطهر به ارض اقدس خبردار شدند آغاز مکاتبه با ارض اقدس نمودند و این مسأله فی الحقیقه آن هیکل نازنین را در مشقتی بی پایان گذارد یکی از سخت ترین کارها مکاتبات خصوصی یاران بود که با اتساع دایره امرالله در اقصی نقاط عالم روز بروز بر تعداد نفوسی که مشتاق مکاتبه با هیکل اطهر بودند افزوده می‌گشت. ایشان مجبور بودند وقت زیادی را صرف این امر نمایند سرعت در نشر و اتساع امر الهی باعث میگردد که جمیع انکار وجود مقدس متمرکز در امور امریه عمومی و خدمات نوری و ضروری گردد ولی با وجود همه این مشکلات مکاتبه با افراد را هرگز قطع نفرمودند. مکاتبات تنها مشغله آن وجود نازنین نبود ملاقات زائرین هم بود و در سالیان اول ولایت امر مجامع ملاقاتی مرتب در بیت مبارک برقرار بود. در تمام مکاتبات و ملاقاتها احبای

الهی را متوجه مسؤولیت خطیرشان نموده و اهمیت خدمت به امر
الهی را دائماً تذکر میدادند و آنان را آماده قبول خدمات
جلیله در مُسْتَقْبَلِ آیام می نمودند .

همچنین از همان اول کار سال بسال بر وسعت حد ائق حَوْلِ
مقامات افزودند و بر زیبایی هر یک اضافه فرمودند همین اعمال
روزانه و تدریجی هیکل اقدس بنوعی جلوه و بروز کرد که در سالها
آخر عصر مبارک اقله در حدود نود هزار نفر بزیارت مقام رَبِّ اَعْلَى
مُشَرَّف شدند . در تَوْسِیع دایره مشروعات ارض اقدس هیکل مبارک
اهتمام و کوشش تامّ بخرج دادند . قوه ابتکار، جرأت و جسارت،
دقت نظر و صرفه جوئی از خصوصیات اخلاقی هیکل مبارک بود و
وقتی مواجه با مشکلات میشدند هرگز شانه از زیر کار خالصی
نمیکردند بلکه با آنها مقابله مینمودند و در برابر آنها ایستادگی
میکردند . هر قسمت از حیات مبارک را می توان بدترین سالها و
تلخ ترین اوقات هیکل اطهر دانست . سراسر دوران ولایت امر
مملوّ از مشکلات و فشارهای تحمّل ناپذیری بود که حدّ و وصف نتوان
نمود .

حضرت ولی امرالله با فداکاریهای بی شمار بهمت یاران راستان
در استقرار نظم اداری امرالله نهایت مجاهدت مبذول داشتند .
در بسیاری از نقاط و کشورهای جهان محافل روحانیه تشکیل
گردید . در مناطقی که امرالله دارای نفوذ و تمکن بیشتری بود و

تعداد یاران فزونی داشت به تأسیس محافل ملیّه اقدام گردید .

(۱) از شِیمِ طَلَعَاتِ مَقَدَّسه در هر دوری این بوده است که آیامی
از حیات عنصری خویش را در تجرّد بسر میبردند . توقف حضرت
موسی در کوه طور، حضرت محمد در غار حراء، حضرت رب اعلی در
بوشهر و جمال اقدس ابهی در کوههای سلیمانیه نمونه هایی از
این تجرّد و انزوا بوده است .

منابع: گوهر یکتا - تاریخ (طرح مکاتبه ای) - قرن بدیع

* * * * *

اصول اعتقادات

نظر امر بهائی در مورد عوامل مزبور

(عوامل انکار خد او مادی گرایی)

خوشبختانه با ظهور امر بهائی در نیمه اول قرن نوزدهم بتدریج
حقایق زیر برای متحرّیان حقیقت آشکار گردید که:
اولاً - در سبیل خدا شناسی، دوران کودکی و نوجوانی بشر و
عوارض مربوط بآن منقضی گردیده و انسان با کنار گذاشتن تقلید و
خرافات میتواند در طریق معرفت الله که بخاطر آن آفریده شده

سالک گردد و با کمک گرفتن از خردی که نشانه بصیرت قلب و نوآد باشد بوجود پروردگار یکتائی که نادیدنی است پی برد .
حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

"عالم امکان نظیر انسان است . انسان مقام نطفه ، مقام شیرخوار ،
اوقات نشو و نما ، وقت تمیز و رشد و بلوغ دارد همینطور عالم امکان
درجاتی دارد انسان در سن شیرخواری حساس است و در سن
مراهق یعنی بدایت ادراک ، احساس و تمیز دارد اما در اکتاش
ضعیف است ولی چون به سن بلوغ میرسد جمیع قوای معنوی و قوای
صوری او در نهایت درجه قوت جلوه مینماید قوه ادراک بد رجهای
رسد که کشف حقایق اشیاء کند . اما در سن طفولیت و شیرخواری این
ممکن نیست این کمالات در سن بلوغ جلوه مینماید ، نه در سن طفولیت
... باید ما بآنچه سزاوار این قرن است رفتار نمائیم چه که امکان
بد رجه بلوغ رسیده و اگر تا بحال بد رجه بلوغ نرسیده قریب به
بلوغ است خطابات مبارکه در اروپا و آمریکا ص ۱ و ۳ و ۳۲

معهد اعلی نیز در "وعده صلح جهانی" تصریح میفرمایند :

" آئین بهائی آشوب کنونی جهان و مصائب حاصله در حیات
انسان را بمنزله یک مرحله طبیعی از مراحل رشد و نمو یک جریان
حیاتی وزنده بشری می شمارد که مآلا و حتماً به وحدت نوع انسان
در ظل یک نظم اجتماعی که حدود و مرزی جز مرز کره زمین ندارد
منجر خواهد شد . عالم بشری بمنزله یک واحد ممتاز و زنده مراحل

تکامل چندی را مشابه مراحل شیرخواری و کودکی یک فرد طی
کرده و در این زمان به آخرین مراحل پرشور و شرنو جوانی رسیده
که خود مقدمه ورود بمرحله بلوغ موعود است . ص ۵ و ۶
ثانیاً — ظهور ادیان بخاطر هدایت بشر در طریق همزیستی
محبت آمیز است نه بخاطر ایجاد اختلافات و جبهه گیری ها بر ضد
یکدیگر .

جمال مبارک میفرمایند : "ای اهل عالم مذهب الهی از برای —
محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید ."

کتاب عهدی

حضرت عبدالبهاء میفرمایند : " . . . همه این تعصبات باطل
است و در نزد خدا میغوض خطابات مبارکه ص ۲۱۷
و همچنین : " ادیان الهیه بجهت محبت بین بشر نازل شده
بجهت اُلفت نازل شده بجهت وحدت عالم انسانی نازل شده
ولی انفسوس که صاحبان ادیان نور را به ظلمت مخلوط کرده اند . . .
شش هزار سال است که با هم منازعه و مخاصمه مینمودیم حال در این
قرن نورانی باید محبت و دوستی بهمدیگر نمائیم . . . از این اوهام
باید آزاد گردیم این عصری است که باید خصوصت و بغض محو شود .
. . . زیرا جمیع بنده یک خداوندیم . . . نهایت اینست یکی
مریض است باید بنهایت مهربانی معالجه نمود یکی جاهل است
باید تعلیم کرد یکی طفل است باید تربیت نمود تا شمس اخوت

آسمانی این ابرهای تاریک را پراکنده نماید . . ."

خطابات مبارکه ص ۲۳۸

ثالثاً - بعضی از حقائق مندرجه در کتب آسمانی بمرور زمان و با پیشرفت علمی انسان بر او مکشوف خواهد شد نه بلافاصله پس از نزول. چنانکه حضرت عبدالبها میفرمایند:

"... قواعد بَطْلَمُوسِيهِ مُسَلَّمٌ بود و صریح قرآن مخالف این قواعد، تا در عصر خامس عشر میلاد که قریب نهصد سال بعد از محمد، ریاضی شهیر رصدهد ید نمود و آلات تلسکوپ پیدا شد و اکتشافات مهمه حاصل گشت و حرکت ارض و سکون شمس ثابت شد و همچنین حرکت محوری شمس^(۲) مکشوف گشت و معلوم گردید که صریح آیات قرآن مطابق واقع است و قواعد بَطْلَمُوسِ او هافات محض . . ."

مفاوضات ص ۱۹

همچنین قسمتی از مطالب مندرجه در کتب مقدسه بحسب ظاهر الفاظ نبوده بلکه دارای رموز و معانی باطنی است که اهم آنها در آثار مبارکه بهائی توضیح داده شده مثلاً: "بِنَصِّ اِشْعَابِا منتظر بودند . . . و قتیکه مسیح آید کوهها از هم بپاشد و زلزله عظیم گردد و اینها فی الحقیقه واقع شد و لکن رمزش را نفهمیدند و باین رمز آگاه نشدند که مقصد از کوهها کوههای سنگ نبود بلکه

(۱) کبرنیک

(۲) توسط گالیله

نفوسی بودند مثل کوه که آنها از هم متلاشی شدند و مقصد از - زلزله در عالم افکار بود نه در عالم خاک جمیع آنچه انبیاء خبر دادند واقع شد و لکن همه رمز بود . . . تا انسان پی باین اسرار نَبَرْدَ محروم ماند و پی به حقیقت نبرد . . ." خطابات مبارکه ص ۱۸۸

رابعاً "عقل و شعور انسانی که مایه امتیاز او از جنس حیوان است زمانی بد رستی مایه افتخار خواهد بود که صاحب آن بیاد آورد که این موهبت عطیه‌ای است الهی و منشأ از ماوراء طبیعت دارد نه از طبیعت بد و ن شعور. منتهی برای مهار کردن این قوه عقل و حفظ آن از انحراف و اشتباه لازم است از قوه مقتدره مطلقه بعد دعا و مناجات طلب تأیید کرد.

خامساً - فقط ادیان الهی هستند که میتوانند از طریق تقویت حَسِّ خَشِيَةِ اللّٰهِ و سایر صفات پسندیده عواطف عالیّه انسانی را تحریک نمایند تا طبقات متمکن به "راحت نفس خود تمام" نپردازند و تعاضد و تعاضد اجتماعی را مراعات نمایند: آری به معرفت الله است که صفات و سجایای انسانی از جمیع جهات و از هر لحاظ آشکار گردد و وگرنه: "اگر سراج دین مستور ماند هر چه و مرج راه یابد و نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور بازمانند" اشراقات ص ۷۶ و بهمین لحاظ است که ادیان الهیه در زمان معین از طرف حق تجدید میگردند.

علت آفرینش و لزوم خداشناسی

موجودات عالم هرچند مُتَشَكَّل از انواع واجناس مختلفند ولی از یک لحاظ باهم وجهِ مُشْتَرَك دارند. بعبارت دیگر جماد و نبات و حیوان و انسان هر یک بطریقی دور گردونه و محور محبت میچرخند. از گردش الکترون‌ها به دور هسته گرفته تا گردش سیارات آسمانی بدور خورشید، از میل ترکیبی مواد و عناصر طبیعی گرفته تا جاذبه زمین و قوه مغناطیسی آهن ربا، از دلواپسی مرغ برای جوجه‌ها^{پیش} گرفته تا مراتب عالیّه ایثار در بین بشر، همه بنحوی نشان از جاذبه محبت دارند.

چرا؟ — برای اینکه واسطه خلق و علت آفرینش کلیّه آنها محبت الله بوده است اینست که هر موجودی بغیرا خود حال خود نغمه محبت میسراید و سپاس خود را به درگاه حق تعالی شأنه تقدیم میدارد. و بفرموده شاعر:

هریک بزبانی سخن از وصف تو گوید

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه

درباره رابطه محبت با آفرینش در حدیثی قدسی از حضرت رسول اکرم صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ روایت شده آنچه که مضمون فارسی آن اینست: گنجی پنهان بودم دست داشتم که شناخته شوم پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم "كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ".

حضرت بهاء الله نیز فرموده اند: علت آفرینش ممکنات حسب بوده

ادعیه محبوب ص ۴۰۹

و حضرت عبدالبهاء در این زمینه میفرمایند: حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است. مصدر ایجاد محبت است. اگر محبت الهی نبود، هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی‌نهاد. و از فیض الهی است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است. چون در کائنات ملاحظه کنیم چه کلی وجه جزئی جمیع را مرتبط بیکدیگر می‌بینیم و این ارتباط منبغث از صلح است و این صلح منبغث از این ارتباط.

اگر چنین ارتباطی بین کائنات نبود بعبارة آخری اگر صلح بین کائنات نبود عالم وجود بقا نداشت. این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و محبت است. همین قوه جاذبه که بین کائنات است و بین عناصر است و بین اجزاء فردیه هر شیئی است این نوعی از انواع محبت است زیرا عالم جماد استعداد بیش از این ندارد و چون بعالم نبات می‌آید این قوه جاذبه منضم به قوه نامیه شود محبت و الفت بیشتر ظاهر میشود و چون بعالم حیوان می‌آید چون عالم حیوان اخص از عوالم جماد و نبات است لطیفتر است استعدادش بیشتر است اینست که احساسات مخصوصه دعالم حیوان بیشتر است و روابط حُبیه بیشتر ظاهر و چون بعالم انسان آید چون دارای استعداد فوق العاده است اینست که انوار محبت در

عالم انسان روشن تراست و روز بروز بیشتر میگردد و جاذبه محبت در عالم انسان بمنزله روح است. . . ص ۲۵۵ خطابات جلد ۲ همچنان که در حدیث قدسی آفریده شدن خلق برای شناخته شدن گنج پنهان بوده است، فرمایش حضرت بهاء الله نیز تأکید بر همان معنی است. "لَمْ يَزَلْ مَقْصُودَ از آفرینش مَعْرِفَتِ حق بوده" امر و خلق ص ۱۲

زندگی طبیعی انسان نیز حکم میکند که آدمی آفریننده خویش را بشناسد: انسان بمناسبت جسم دارای زندگی جسمانی و به تناسب روح دارای زندگی روحانی است. در زندگی جسمانی نیاز به وجود مادری مهربان یا دایه ای دلسوز دارد تا تغذیه مناسب او را در شرایط محیطی سالمی فراهم کند و بموقع بفریاد او برسد. فرزند احتیاج دارد دست در دست مادر گذارد تا قدمش نلغزد. دل بفرمان او دهد تا صدمه نبیند و در هر قدم تکلیف و وظیفه خویش را از او بیاموزد. چرا که اگر او را مادری نباشد تند رستی و شادابی او غیر ممکن بنظر میرسد. بهمین ترتیب در زندگی انسانی و روحانی خود احتیاج به مدرسه و آموزگار دارد. نیازمند است که از سرچشمه فیاض خالق خویش لَبَنِ عرفان بنوشد و در آغوش محبت رازق مهربان نشو و نما نماید. از گام نخست دست در دست هادی مقتدر گذارد و در هر قدم به نصیحت مربی دانا گردن نهد تا صِحَّتِ عقلانی او تضمین شود و حیات روحانی او تأمین گردد.

آيَا نَعُوذُ بِاللَّهِ لِرَبِّهِ خَالِقِ موجودات در این کار خلقت احتیاجی مَتَّصِرًا است؟

لَا وَاللَّهِ، چنین چیزی نیست. پس قصد و نیت چه بوده؟ قصد این بوده است که "قابل بخشش های غیبی" اوشویم و "از بساب دوست به ایوان دشمن" نیفتیم. از خوان فیوضات او بهره مند شویم و التفاتی به فریبکاری غافلان ننمائیم در حقیقت اینکه خداوند خواسته تا شناخته شود و در این ظهور در کتاب اقدس اولین (۱) حکم، تکلیف شناسائی مظهر امر تعیین گشته، آن تمایل و آمیختن دستور بهر حال به نفع بشر و خیر و صلاح عباد تمام شده است:

"مَنْ فَاَزَ بِهِ قَدْ فَاَزَ بِكُلِّ الْخَيْرِ" (۲) و هر که باور نداشته باشد و در پی این شناسائی نرود هر چند به حساب خود نیکوکار باشد باز از گمراهان محسوب خواهد شد "وَالَّذِي مَنَعَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الضَّلَالِ وَلَوْ يَأْتِي بِكُلِّ الْأَعْمَالِ" (۳)

(۱) إِنَّ أَوَّلَ مَا كَتَبَ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ عِرْفَانَ مَشْرِقٍ وَحَيْهٍ وَمَطْلَعِ أَمْرِهِ (اولین چیزی که خداوند بر بندگان حکم فرمود عرفان مشرق وحی و مطلع امر اوست).

(۲) هر که به آن فائز شد به تمام خوبی ها رسیده است.

(۳) و هر که از آن (از شناسائی مظهر امر) محروم و ممنوع شد آواز اهل گمراهی محسوب است هر چند عامل بتمام اعمال نیک باشد. (آیات اولیه کتاب اقدس)

کلام مبارک حضرت سِرِّاللَّهِ الْأَكْرَمِ در تبیین همین مطلب است که میفرمایند: "اساس نُور و فلاح عرفان حق است و بعد از عرفان، اعمال حَسَنَه که ثمره ایمان است نفع است. اگر عرفان حاصل نشود انسان محجوب از حق گردد. با وجود اِحْتِجَابِ اعمالِ صالحه را ثمرِ تَامِّ مطلوب نه." ص ۱۲۹ مفاوضات

باین ترتیب خداشناسی که مقصود همیشگی از آفرینش انسان بوده موضوع تازه‌ای که مخصوص زمان ما باشد نیست و برای اینکه بشر به بیراهه نرود باید بر اساس محبتی که خود از آن خلق شده بهمه محبت داشته باشد تا سعادت‌تمند گردد لذا معرفت‌اللّه در بین دستورات الهیه همواره از اهمّیت خاص و اَوَّلَوِیَّتِ برخوردار بوده و میباید.

چنانکه میفرمایند: "عالم به محبت خلق شد و کل به و داد و اتّحاد مأمورند." امرو خلق ص ۱۱۳

* * * * *

حیوة بهائی من باید موجودیت خود را با ثبات برسانم (۲)

۸- آیا من در موقع بیان نظریات خود به مُجَادَلَه و مُشَاجِرَه می پردازم؟ همان‌طور که بعد از درمبحث مشورت خواهیم دید در امر بهائی از احبّاء مُصِرَّانَه خواسته شده است که از بحث مجادله آمیز خودداری کنند. آنها باید بجای مباحثه به تبادل آراء بپردازند:

"ای پسر خاک غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تَفَوُّقْ جوید. بگوای برادران به اعمال خود را - بیارائید نه به اقوال" (کلمات مکتونه فارسی)

۹- آیا من از سخنان طعنه آمیز استفاده می‌کنم و احساسات دیگران را بازخم زبان جریحه دار می‌سازم؟ طعنه زدن از همه روشهای لفظی که برای تحت سلطه قرار دادن سایرین مورد استفاده قرار می‌گیرد ظالمانه تراست. این امر مسلماً آتشی را بر می‌افروزد که "روح وقوا را می‌گدازد" چرا ما باید آنقدر نامهربان باشیم که با شلاق زبان به جان سایرین بیفتیم؟

۱۰- آیا من ناله و شکوه می‌کنم؟ آیا من از اشک ریختن بعنوان یک روش برای پیشبرد مقاصد استفاده می‌کنم؟ اگر چنین باشد می‌خواهم به سایرین بگویم که تا چه اندازه دلم برای خود می‌سوزد و آنها باید چاره‌ای بیندیشند تا زندگی را برای من آسانتر کنند. بسیاری از زنان و همچنین مردان احتمالاً از ناله و شکوه کردن استفاده می‌کنند. آنها به مخاطب خود می‌گویند که می‌بینی من چقدر ضعیفم شما باید از من مواظبت نمائید و کاری کنید تا آنچه را می‌خواهم بدست آورم. آنها آدم را بیاد "درخت تاک" می‌اندازند که تکیه بر سایرین دارند و می‌خواهند از زیر بار مسؤولیت زندگی خود شانه خالی کنند. این افراد نشان می‌دهند که هنوز رفتار کودکی را دارند که بد یا آمده است ولی در بزرگسالی ما می‌توانیم یاد

بگیریم که کارهای بچگانه را کنار بگذاریم؟

۱۱- آیا من احساسات دلسردی، انسرردگی و اندوه خود را بیش از حد جلوه می‌دهم و بدین ترتیب زندگی دیگران را تیره و تار می‌سازم؟ البته واقعی هست که یک اندوه واقعی باید ابـراز گردد ولی این امر با آن دلتنگی و بدبینی که بصورت نوعی عادت درآمده است تفاوت دارد. فرد باید از خود بپرسد: "آیا من می‌خواهم با دلسردی و اندوه خود بردوش دیگران سنگینی کنم؟ آیا من سعی دارم دیگران را وادار به چه کاری برای خود بکنم؟ حضرت عبدالبهاء که اغلب با جمله "آیا خوش هستید؟" از مردم احوالپرسی می‌کردند، یکبار بمردی که دچار ضرر مالی هنگفتی شده بود چنین مرقوم داشتند:

"غمگین شو، زیاد در اندوه و بفکر ضرر و زیان مباش. زانوی غم در بغل بگیر. خاموش مباش. برعکس شب و روز در نهایت شادی و نشاط بذکر خداوندگار مشغول شو."

(ترجمه از مکاتیب انگلیسی ج ۱ ص ۱۳)

۱۲- آیا من همیشه سرفراز‌هایم دیر حاضر می‌شوم؟ اگر چنین باشد من واقعا می‌خواهم به آن فرد یا گروهی که منتظر من شده‌اند بگویم "وقت شما از وقت من کم‌ارزش‌تر است بنابراین مانعی ندارد اگر من کمی از وقت شما را ضایع کرده باشم. شما باید با کمال میل انتظار مرا بکشید."

۱۳- آیا من عهد شکنی می‌کنم؟ این امر مانند عادت تأخیر داشتن نشاندهنده بی‌توجهی به احساسات و اوقات سایرین است و خود نوعی بی‌صدقتی است اگر من دریابم که بعلت اوضاع و شرایطی که از کنترل من خارج است قادرانجام قول و عهد خود نیستم فوراً باید به اطلاع طرف مقابل برسانم که نمی‌توانم قولی را که داده‌ام عمل کنم.

(سعی کن در ایفای حقوق مردم مورد اعتماد باشی... و به

قول خویش وفا کنی): "كُنْ فِي الْحَقِّ آمِينًا... وَفِي الْوَعْدِ وَفِيًا..."

(ص ۱۰۹ لوح ابن ذئب)

"شخص مجاهد... باید... آنچه برای خود نمی‌پسندد برای غیر می‌پسندد و نگوید آنچه را وفا نکند."

(کتاب ایقان ص ۱۱۵ چاپ هند و برما)

۱۴- آیا من غالباً از خود میل و اراده‌ای ندارم؟ جملاتی از قبیل "هرطور دوستداری عمل کن هیچ کدام برای من فرقی نمی‌کند؛ حقیقتاً برای من ترقی نمی‌کند. بنظر شما من کدام کلاه را بخرم؟" ممکن است گاه و بیگاه بر زبان من جاری گردد شاید قصد قلبی من آن باشد که طرف خود را خشنود سازم ولی اگر مرتباً این جملات تکرار شود، چنین بی‌ارادگی خود باری بردوش دیگری می‌گردد زیرا بی‌شک شخص مقابل ترجیح می‌دهد که من از خود اراده‌ای داشته باشم."

۱۵- آیا من هوش، موفقیت و مال و منال خود را بر بخ دیگران می‌کشم؟ یا من "خود نمایی" می‌کنم؟ اگر چنین باشد واضحاً می‌خواهم تا خود را از سایرین "جدا" سازم. "اگر کمترین شائبه هوی و هوس و خود نمایی و یا خود پسندی در شخص وجود داشته باشد مطمئناً نتیجه زحمات و کوششهای او بی‌ثمر خواهد بود و محروم و مایوس خواهد گردید." (ترجمه از مکاتیب انگلیسی ج ۱ ص ۴۲)

۱۶- آیا من احساسات، عقاید و رفتار دیگران را ب دیده‌حقارت می‌نگرم؟ چنین رفتاری اغلب بیش از آنچه مورد انتظار ماست متداول و رایج است. "انفراد مؤدب" با بیان این جمله که "من فکر می‌کنم که عقیده شما واقعاً احقانه است." دیگران را تحقیر نمی‌کنند ولی این گرایش ممکن است با حالت‌های چهره، لحن صدا، یا کم توجهی به تعبیّرات دیگران ابراز گردد. اظهاراتی از قبیل "شما واقعاً احساساتی هستید" یا "من نباید چنین کاری را بکنم، این کج سلیقه‌ای است." غالباً ابراز تحقیری است که در لفافه بیان می‌شود. معیارهای سلیقه خوب و بد، از گروهی به گروه دیگر و از فرهنگ به فرهنگ دیگر فرق می‌کند. چرامن باید تصور کنم که معیارهای من از شما برتر است؟

... هیچ کس نباید خود را از دیگری برتر و بالاتر بداند هیچ کس نباید غرور و کبریائی نسبت به دیگران ابراز دارد. هیچ کس نباید بدیگری ب دیده‌حقارت بنگرد.

(ترجمه اعلان صلح عمومی ص ۶ متن انگلیسی)

"هیچ کس مجاز نیست تا افکار دیگران را تحقیر کند." (از کتاب نظامات بهائی متن انگلیسی ص ۲ از آثار حضرت عبدالبهاء)

۱۷- آیا من امتیازات خاصی را برای خود قائل هستم که دیگران از آن محرومند؟ آیا من راحت‌ترین صندلی صد در مجلس را در مهمانیها و بیشترین توجه را در موقع صحبت کردن برای خود می‌خواهم؟

آیا قصد من آن است که سایرین خادم من باشند؟

آیا هیچ وقت از خود پرسیده‌ام که چرا من فکر می‌کنم باید از چنین امتیازات خاص برخوردار باشم؟

۱۸- آیا من از شخص دیگری متنفرم چون او همان خصوصیات اخلاقی را که من سعی در پنهان کردن آن دارم از خود نشان می‌دهد؟ اگر من تنفر شدید نسبت به حرص و آرزوهای آن می‌دهم آیا به آن علت نیست که شاید خود شخصی طماع و حریص باشم؟ البته این موضوع در همه موارد صادق نیست ولی من باید از چنین امکانی مطلع بوده و حاضر باشم که به روانکاوی از خود بپردازم.

روانشناسان ممکن است بگویند که روشهای سلطه طلبی که آنها را بر سر مرده‌اید احتمالاً "پاسخهای پر خاشاکرانه به سر خوردگی هاست." این امر واقعیت دارد ولی فرد بهائی باید از خود سوءال کند "اگر من در رسیدن به اهداف و مقاصد خود دچار سر خوردگی شده‌ام و بخواهم با سلطه طلبی بر سایرین، بر روی آن سرپوش بگذارم، این

اهداف و مقاصد چهارزشی دارند؟ آیا این همان محبتی است که من آنرا گرامی می‌دارم؟ وقتی که من بهائی شدم زندگی خود را وقف اتحاد عشق و دوستی نمودم و از آنجا که من برای رسیدن به این اهداف و مقاصد بزندگی ادامه می‌دهم نباید بفرسایندگی طلبی بر سایرین باشم و نیازی نیست که بایر خاشگری به سرخوردگی و نومیدی و اکثراً نشان دهم، در صورتی که تعالیم مبارک این است که خاطری نیاز دارید و کلمهء سوء بر زبان نرانید.

هو الابهی

ای پروردگار توانا این بندگان ناتوانت را از قیود هستی آزادی بخش و از دام خود پرستی رهائی ده جمیع ما را در پناه عنایت منزل و مأوی ده و کل ما را در رکف حفظ و حراست و انقطاع و حریت از سُؤنِ نَفْسِ و هَوَى نجات بخش تا جمیع متفق و متحد شده در ظل خیمهء یکرنگ تو آئیم و از صراط گذشته در رَجَّتِ اِبْهَى وَ حَدِثِ اَصْلِيَّةِ داخل گردیم اِنَّكَ اَنْتَ الْكَرِيمُ اِنَّكَ اَنْتَ الرَّحِيمُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْقَوِيُّ الْقَدِيرُ . ع

استخراج از ترجمه مقاله خانم کوی (Coy)

* * * * *

نگاهی به نقش ادیان در تکامل انسان (۳)

تاریخ اسلام به نحوی بی سابقه ثابت می‌کند که چگونه یک دین الهی می‌تواند اخلاق، خصوصیات و فرهنگ ملتی را به سرعت تغییر دهد. وقتی به انحطاط اخلاقی طوایفی که اسلام از میانش ظهور کرده توجه کنیم این حقیقت به نحوی بارز و شگفت آور جلوه می‌کند. تا زمان ظهور حضرت محمد اعراب قومی وحشی و امّی به شمار می‌آمدند. هر طایفه ای تحت حکومت رئیس قبیله به نام شیخ بود. مذهبی ابتدائی داشتند که یک نوع طبیعت پرستی به شکل بت پرستی بود، در زندگی زناشویی، شهوت پرست و لجام گسیخته بودند. قومی بودند که دختران اضافی را زنده زنده به گور می‌کردند و در مرگ پدر زنان وی را به حکم قرعه بین فرزندان تقسیم می‌نمودند. بین قبایل عشایر و طوایف پیوسته جنگ و دشمنی بود و بیش از آنکه از راه کار و زحمت شرافتمندانه امرار معاش کنند از طریق غارت و چپاول زندگی می‌کردند. در بین چنین قومی بود که حضرت محمد ظهور کرد و در حدود سال ۶۱ میلادی رسالت خود را آغاز نمود، آنان را از بت پرستی ملامت نمود، بت‌ها را نابود کرد، از زنده به گور کردن اطفال جلوگیری کرد، تعداد زوجات را به چهار محدود نمود راه یگانگی، برادری و صلح را به نام خداوند یکتا و در ظل عنایات و الطافش به آنان نمود.

تعالیم حضرت محمد با سرعتی حیرت انگیز گسترش یافت. قبل از رحلت، سراسر شبه جزیره عربستان اسلام را پذیرفته و در ظل اتحاد روحانی و فرهنگی یکپارچه شده بود. قبل از پایان قرن اول هجری بین آسیای غربی و آفریقای شمالی کشورهای نظیر سوریه، عراق، ایران، مصر و همه نواحی جنوبی ساحل مدیترانه یکی پس از دیگری فتح شدند و اسلام را پذیرفتند.

در حقیقت تاریخ اسلام داستانی گیرا است که در رکره زمین ثبت شده و نشان دهنده آنست که چگونه نیروی فرهنگی و استعداد نژادی مردمی در مدتی کوتاه در نهایت قوت تجلی کرده است. نمایشی شگفت آور از قومی بدوی می بینیم که ناگهان با ظهور حضرت محمد بیدار شدند و حیات روحانی یافتند و بر اثر آشنائی و تماس با شگفتی های علم و هنر کلاسیک یونان به تدریج تحریک فکری پیدا کردند. در همه مناطق آسیای غربی که محل زندگی اقوام بیشماری بود و فرهنگ و تمدنی کهن ولی بی روح داشتند تمدن و فرهنگی بر اساس علم و فرهنگ پدید آوردند.

این بسی شگفت آور است و قتی اطلاع یابیم که سه قرن اسلام مشعل دار تمدن در دنیا بود و در قلمرو علم، اکتشاف، هنر و استفاده از نیروی هوش و ابتکار جهت تکمیل فنون زندگی پیشرو و پیشوا بشمار می آمد و بطور کلی دارای حکومتی دادگر و خیرخواه و نسبت به پیروان دیگر ادیان دارای نرمش و سازش بوده و در این زمان در آسیای غربی و آفریقای شمالی که از هند تا اسپانیا

امتداد می یافت نظم و آرامش برقرار شد که از زمان اوج تمدن روم تا آن هنگام سابقه نداشت همه این مشروعات در زمانی انجام می یافت که اروپا تازه از حالت نیمه وحشی بیرون می آمد. در حالیکه در آن زمان در مقام مقایسه با اروپائیان، مسلمانان مرد می خوردند و روشنفکر بشمار می آمدند و دارای فرهنگ، تربیت و تمدن عالی بودند.

تعالیم عاد لانه حضرت رسول همه جا مالکین شخصی را از تحصیل املاک وسیع باز داشت و یک طبقه مرفه از مالکین جزه بوجود آورد. قنات های قدیمی جهت آبیاری دوباره تعمیر و قابل استفاده گشت. بسیاری از قطعات زمین حاصلخیز که بدوین کشت و زرع افتاده بود دوباره تحت کشت آمد. برای نخستین بار اعراب اسلوبی علمی در کشاورزی بوجود آوردند.

ثروت و نعمتی که از کشورگشائی، داد و ستد و کشاورزی بدست آمده بود بصورت ظرافت کاری هائی در ساخت وسایل زندگی و اسلوب زیبای بناها و باغ ها و حمایت از دانش و هنر جلوه گر شد. صدر اعظمی (خواجه نظام الملک) در بغداد دانشگاهی تأسیس کرد و معادل سهونیم میلیون دلار وقف آن نمود. در دانشگاه مزبور در حدود شش هزار دانشجو از جمیع طبقات چه توانگر و چه فقیر تحصیل میکردند. مدارس و دانشگاه های دیگر و نیز کتابخانه های عمومی و مجانی تأسیس شد. انواع علوم شکوفا شد. علم نجوم و حساب به چنان درجات عالی رسید که در زمان مأمون، ریاضی دانان

قسمتی از دایره زمین را دقیقاً برآورد نمودند و حساب کردند که محیط دایره زمین بیست و چهار هزار مایل است. پس از گذشت ششصد سال از آن تاریخ اروپا عقاید کلمبوس را که می‌گفت زمین گرد است استهزا می‌کرد.

در قرن نهم، دهم و یازدهم میلادی تمدن اروپا در مقام مقابله با دنیای اسلامی جلوه‌ای ندارد بسیاری از دانشوران و نویسندگان عالم اسلامی را رسم بر این بود که از شهری به شهری و از درباری به دربار دیگر در سیر و حرکت باشند. همه دنیای اسلامی به روی این نفوس بدون توجه به مذهب و ملیت آنان باز بود و اگر می‌توانستند در زمینه‌های اناضه‌ای نمایند شکی نبود که همه جا با اشتیاق پذیرفته می‌شدند. از نظر اتحاد فرهنگی و تجاری غرب فقط در قرن اخیر به مرحله‌ای رسیده است که امپراطوری اسلامی تحت خلافت عباسیان بدان حد رسیده بود. و حتی از برخی جهات مثلاً از جهت بکار بردن زبان عربی بعنوان زبان عمومی علمی، فرهنگی و تجاری و در بسیاری از موارد دیگر قلمرو حکومت عباسیان از اروپای جدید نیز متحد تر بود.

اعراب این افتخار بزرگ را داشتند که غیر از مدارس که در مساجد تشکیل می‌شد دانشگاه تأسیس کنند. این دانشگاهها، مراکز بزرگ تحصیل شد، دانشمندان را از جمیع اکناف عالم به خود جلب کرد، موجب پیشرفت سریع علم و دانش شد و الهام بخش و سرمشق دانشگاههای بعدی اروپا گردید.

معرفی آثار مبارکه ۲ - ادعیه

قسمت دیگر از آثار مبارکه ادعیه حضرت مولی‌الوری است که بزبانهای عربی و فارسی مرقوم گشته و منتخباتی از آنها بزبان انگلیسی ترجمه شده است تقریباً میتوان گفت نیمی از مناجاتهای حضرت عبدالبهاء بزبان فارسی و نیم دیگر بزبان عربی و چند مناجات نیز بزبان ترکی نازل شده است. در حقیقت از نقطه نظر ادبی نزول این مناجاتها نوعی ابداع و خلاقیت در زبانهای عربی و فارسی بشمار میرود و وجه تمایز آنها در این است که ادعیه و مناجاتهای این دور مبارک مبین اعتقادات درونی نوع انسان در روابط خود با ذات بارپیتعالی بزبان شاعرانه است.

شدت احساسات در بعضی از مناجاتهای حضرت مولی‌الوری - مخصوصاً در آنها که ذکر مصائب و یا مفارقت از محبوب عالیمان بمیان آمده است به حدی است که نظیری برای آنها نمیتوان یافت.

مناجاتهای صادره از قلم حضرتش بعضی خصوصی و بعضی عمومی است و برخی انفرادی و تعدادی نیز بلسان دسته جمعی و در حقیقت همه این مناجاتها جنبه آموزندگی دارد که چگونه باید مناجات کرد و به چه حالت و کیفیت ذوات الهی و مظاهر اسماء و صفات او را تحمید و تقدیس کرد. از آستان رحمتش چه طلبید و به چه لسان طلبید. دیگر ادعیه‌ای که بمناسبت های خاص نازل شده است مانند مناجاتهاییکه هنگام تشکیل محفل روحانی تلاوت میشود و یا ادعیه‌ای که هنگام عزیمت به سفرهای تبلیغی برای جلب نصرت و توکل به تأییدات الهیه تلاوت میشود.

بی مناسبت نیست که در این قسمت از زیارتنامه هائی که از کَلک
 أَطْهَرُ صادِر شده یاد نماییم که کَلَّا عربی است و منظور اصلی از
 نزول آنها ذکر قهرمانان و شهدای امر است و در اوقات زیارت
 مراقد آنها تلاوت می شود . اغلب اینگونه الواح در اواخر ایام
 حیات مبارک مرقوم گشته و گواهی است دیگر بر محبت و وفاداری
 حضرت مولی الوری نسبت بکسانیکه جان خود را در راه امر الهی
 ایثار کردند .

۳ - اشعار :

حضرت عبدالبهاء تعداد کمی شعر نیز انشاء فرموده اند که
 غالبا بصورت مثنوی است این نوع شعر بسیار مورد علاقه آن حضرت
 بوده است و این علاقه بخاطر احترامی است که برای شاعر بزرگ قرن
 سیزدهم میلادی یعنی مولوی و شاهکار عظیم او مثنوی معنوی قائل
 بوده اند و گواه این مدعا اشعاری است که از این شاعر در آثار
 مبارکه مُتَنَوِّباً نقل فرموده اند . نقل از مقالات آهنگ بدیع

* * * * *

راهنمای زندگی صفات مُمِیَّزَه

مضمون فرمایشات حضرت ولی امر الله :

... قلب من حساس است همان نحوی که کدورت بعضی را
 از یکدیگر احساس می کنم و صد مه میخورم همانطور صفات و خصائص
 ممدوحه احباء را نیز تقدیر مینمایم بل به حدی عزیز می شمرم که در
 صورت الفاظ ننگند . بعد از مصیبت کبری (۱) یگانه تسلی قلب من

همانا استقامت و وفا و محبت احبب به جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء
 بوده قدر و منزلت این صفات حسنه بجای خود محفوظ و نهایت امتنان
 و تشکر را از کافه احبباء الله و ائمه الرخمن در این موضوع دارم ولی
 این شور و عشق و محبت به تنهایی سفینه امر را به ساحل مقصود
 نرساند و مددای اهل بها را براهل عالم ثابت نکند احبب باید برای
 حفظ و صیانت و از یاد عزت دین الله به وسایط فعاله تشبث نمایند
 و آن این است که از شدت محبت پرستش یکدیگر کنند و
 کدورت از همدیگر را به قلب خود راه ندهند اگر فی المثل
 بیگانگان از یاران سوءال کنند که امتیاز شما از سایرین چیست اگر
 جواب گویند که در سبیل عشق و محبت به مرکز امرجان و مال فدایا
 نمائیم عالم متمدن به این جواب اکتفا ننماید و خواهد گفت که محبت و
 فداکاری شما از برای شخص واحد امراض مزمونه عالم اجتماعی را
 امروز درمان ننماید و علاج نکند اگر گویند که دین و آئین ما دارای
 تعالیم و مبادی است که دانیان روزگار انکار آن نتوانند جواب شنوند
 که مبادی و تعالیم عالیه وقتی سرایت در خلق امکان نماید و امراض
 قتاله هیئت اجتماعی هنگامی شفا یابد که مدعیان و پیروان آن خود
 اول بان عامل شوند و قدر و قیمت و فوائد آنرا در حیات و معاملات
 یومیّه خود بکار برند و مجسم نمایند اگر چنین نباشد و چنین نشود
 ما به الامتیازی نماند و فرمودند که انظار اهل عالم امروزه در نهایت
 مراقب و متوجه بیاران است باید نهایت مواظبت را بنمایند و در

(۱) مقصود صعود حضرت مولی الوری میباشد .

رفع و دفع هر کد ورتی بکوشند و متابعت محافل روحانی خویش را واجب شعرند .
ص ۲۰۵ بیاد محبوب

د رس سوم عربی : لازم و متعدی — معلوم و مجهول

قبلاً" راجع به فعل لازم و متعدی صحبت کردیم و گفتیم که :
فعل لازم : فعلی است که معنای آن با فاعل تمام شده و به مفعول
احتیاج نداشته باشد مانند :
جَلَسَ عَلِيٌّ (علی نشست) — ذَهَبَ خَالِدٌ (خالد رفت)

فعل متعدی : فعلی است که معنایش با فاعل تمام نشده و به مفعول
هم احتیاج داشته باشد مانند :
فَتَحَ (گشود) نَصَرَ (یاری کرد)

یکی از راههای شناختن فعل متعدی د ر زبان فارسی آنست که
میتوان د سوؤال "چه کسی را"؟ و "چه چیزی را"؟ را د مقابل فعل
متعدی مطرح ساخت مانند اینکه گفته شود : "علی برد" چه کسی را ؟
چه چیزی را ؟ "علی گریاند" چه کسی را ؟

طریقه متعدی ساختن فعل لازم :

د و راه متعدی ساختن فعل لازم را که بردن به باب تفعیل و باب
افعال است قبلاً" خواندیم و حال راه سوم را که متعدی ساختن
بوسیله "ب" می باشد (تعدیه به باء) مطالعه میکنیم .



می گوئیم ذَهَبَ عَلِيٌّ (علی رفت) ذَهَبَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ (علی کتابی را برد) با اضافه کردن حرف (باء) که از حروف جاره است بر سر مفعول (کتاب) ذَهَبَ را که فعل لازم است متعدی کردیم .

فعل معلوم و مجهول

فعل معلوم: فعلی است که فاعل آن در کلام مشخص و معلوم باشد
مانند: جَلَسَ زَيْدٌ (زید نشست)

نَصَرَ سَعِيدٌ خَالِدًا (سعید خالد را یاری کرد)

فعل مجهول: فعلی است که فاعل آن در کلام معلوم نباشد یعنی در جمله ذکر نشده باشد مانند:

نَصَرَ سَعِيدٌ خَالِدًا (سعید خالد را یاری کرد)

نَصَرَ (فعل) سَعِيدٌ (فاعل) خَالِدًا (مفعول)

حال اگر فاعل را حذف کنیم باید این تغییرات صورت گیرد .

نَصَرَ خَالِدٌ (خالد یاری شد)

نصر (فعل مجهول) خالد (نایب فاعل)

همانطوری که ملاحظه می کنید در جمله جدید فعل نَصَرَ تغییراتی کرد و با این تغییرات که قواعد آنرا خواهیم خواند فعل متعدی، مجهول شده است و فاعل حذف و مفعول که خالد بوده بجای فاعل قرار گرفته و نایب فاعل نامیده شده بنابراین اعراب (رفع) فاعل را نیز گرفته . بدمثالی دیگر توجه فرمائید :

أَكَلَ الصَّبِيُّ الخُبْزَ ← أَكَلَ الخُبْزَ
فعل فاعل مفعول فعل مجهول نایب فاعل
(کودک نان را خورد) (نان خورده شد)

طرز مجهول کردن فعل معلوم

توجه: (فعل مجهول فقط از فعل متعدی ساخته میشود)

۱- مجهول کردن ماضی: در ماضی حرف ماقبل آخر مکسور و حروف متحرک ماقبل آن مضموم میشود .

ضَرَبَ (زد) ← ضُرِبَ (زده شد)

أَكْتَسَبَ (بدست آورد) ← أُكْتُسِبَ (بدست آورده شد)

نَصَرَ (یاری کرد) ← نَصِرَ (یاری شد)

۲- مجهول کردن مضارع: در مضارع، حرف مضارعه "مضموم" و حرف ماقبل آخر "مفتوح" میشود .

يَضْرِبُ (می زند) ← يُضْرَبُ (زده میشود)

يُنَصِّرُ (یاری میکند) ← يُنَصَّرُ (یاری میشود)

افعال امر، جحد، نهی، نفی، استفهام مجهول نیز از مضارع مجهول گرفته میشود .

تبدیل فعل معلوم به فعل مجهول در ماضی و مضارع ثلاثی مزید مانند ثلاثی مجرد از همان قواعد پیروی میکند .
بعنوان مثال :

افعال : اذْهَبَ (برد) اُذْهَبَ (برده شد)	يَذْهَبُ (میبرد) يُذْهَبُ (برده میشود)
تفعیل : عَلِمَ (یاد داد) عُلِمَ (یاد داده شد)	يُعَلِّمُ (یاد میدهد) يُعَلَّمُ (یاد داده میشود)
استفعال : اسْتَفْهَمَ (پرسید) اُسْتُفْهِمَ (پرسیده شد)	يَسْتَفْهِمُ (می پرسد) يُسْتَفْهِمُ (پرسیده می شود)

سالم و غیر سالم

کلمه (اسم و فعل) از نظر حروف اصلی برد و قسم است .

۱ - سالم ۲ - غیر سالم

۱ - سالم : آنست که در حروف اصلیش :

الف - همزه (ا)

ب - دو حرف همجنس

ج - حرف عله (الف - واو - یاء)

نیاشد مانند : ذَهَبَ - نَسَرَ - حَبَسَ

۲ - غیر سالم : آنست که در حروف اصلیش همزه یا حرف تکراری و یا حرف عله باشد .

بنابراین غیر سالمها عبارتند از :

الف : مَهْمُوز

اگر یکی از حروف اصلی کلمه‌ای " همزه " باشد آنرا " مهموز " نامند و مهموز بر سه قسم است :

۱ - مَهْمُوزُ الفاء : اگر فاء الفاعلش همزه باشد مانند :

أَمَرَ (فرمان داد) - أَكَلَ (خورد) - أَمِنَ (ایمن شد)

(شد)

۲ - مَهْمُوزُ العین : اگر عین الفاعلش همزه باشد مانند :

سَأَلَ (پرسید) - بَيَّسَ (نا امید شد) -

رَأَى (دید)

۳ - مَهْمُوزُ اللام : اگر لام الفاعلش همزه باشد مانند :

قَرَأَ (خواند) - بَدَأَ (شروع کرد) - بَرَأَ (آفرید)

ب - مَضَاعِف

اگر کلمه‌ای دو حرف اصلیش تکرار شده باشد به آن مضاعف

گویند : مانند : مَدَدَ (کشید) - ضَلَلَ (گمراه شد) - تَكَرَّرَ (گریخت)

راه سالم کردن کلمه غیر سالم مضاعف اینست که ادغام صورت گیرد، ادغام در لغت یعنی داخل کردن و در اصطلاح یعنی داخل کردن دو حرف همجنس بطوریکه با یک حرف مُشَدِّد تلفظ شوند .

مَدَدَ — یَمُدُّ
مَدَدَ — یَمُدُّ
فَرَر — یَفِرُّ
فَرَر — یَفِرُّ

توجه ۱ : به تصریف ماضی و مضارع فعل مضاعف — مَدَدَ — یَمُدُّ

توجه فرمائید :

مَدَدَ	یَمُدُّ
مَدَا	یَمُدُّان
مَدُوا	یَمُدُّونَ
مَدَّتْ	تَمُدُّ
مَدَّتَا	تَمُدُّانِ
مَدَدْنَ	یَمُدُّونَ
مَدَّتْ	تَمُدُّ
مَدَّتَعَا	تَمُدُّانِ
مَدَّتَتُمْ	تَمُدُّونَ
مَدَّتَتْ	تَمُدُّبْنَ
مَدَّتَعَا	تَمُدُّانِ
مَدَّدْتَنَ	تَمُدُّونَ
مَدَّدْتِ	أَمُدُّ
مَدَّدْنَا	نَمُدُّ

* چه مسأله غیر عادی در تصریف فعل مضاعف می بینید ، یکبار دیگر وقت فرمائید .

همانطوریکه ملاحظه فرمودید در صرف ۱۴ صیغه ماضی فعل مضاعف تا صیغه پنجم فعل با ادغام صرف شده و از آن ببعده بحالت اولیه تصریف می گردد با اصطلاح فُکِّ ادغام میشود و در مضارع در صیغه های ششم و هفتم یعنی جمع مؤنث غائب و جمع مؤنث حاضر فُکِّ — ادغام میشود .

توجه ۲ : حرف آخر فعل مضاعف بحالت اینکه مُشَدِّد است در حالت امر و نهی و جحد ساکن نمی شود و :

الف — اگر مضارعش بر وزن یَفْعَلُ باشد امر و نهی و جحد را نمیتوان

به سه صورت (مفتوح ، مکسور ، مضموم) خواند :
مَد — یَمُدُّ — لِيَمُدُّ — مَدُّ — لَمْ يَمُدُّ — لَا يَمُدُّ

ب — اگر مضارعش بر وزن يَفْعَلُ وَيَفْعِلُ باشد فقط بد و صورت (مفتوح و مکسور) میتوان خواند :

فَرَر — يَفِرُّ — لِيَفِرُّ — فَرَرٌ — لَمْ يَفِرَّ — لَا يَفِرُّ

قسمت توجه ۲ صرفاً بمنظور آشنائی و قرائت صحیح افعال مضاعف در حالات ذکر شده میباشد .

ج : مُعْتَلٌّ

اگر کلمه ای در حروف اصلیش یک یا چند حرف از حروف عله باشد آنرا مُعْتَلٌّ می نامند و مُعْتَلٌّ بسر سه قسم است :

۱ - مُعْتَلُ الْفَاءِ : که فاء الفعل آن (واو یا یا) باشد و آنرا (مثال) هم گویند :

مثال واوی مانند : وَهَبَ (بخشید) - وَجَدَ (یافت)
مثال یایی مانند : يَقْنَنَ (واضح شد) - يَسْرَرُ (قمار باخت)

۲ - مُعْتَلُ الْعَيْنِ : که عین الفعل آن (واو یا یا) باشد و آنرا أَجْوَفَ هم گویند :

أَجْوَفَ واوی مانند : قَوْلَ (گفت) - كُونَ (بود)
أَجْوَفَ یایی مانند : بَيَعَ (فروخت) - مِيلَ (کج شد)

۳ - مُعْتَلُ اللَّامِ : که لام الفعلش (واو یا یا) باشد که آنرا "ناقص" هم گویند :

ناقص واوی مانند : دَعَوَ (خواند) - عَفَوَ (بخشید)
ناقص یایی مانند : رَمَى (انداخت) - رَضِيَ (راضی شد)

لَفِيفٌ : اگر دو حرف اصلی از کلمه‌ای حرف عله باشد آنرا لفیف گویند.

حال اگر : دو حرف در کنار هم باشند (لفیف مَقْرُونٌ) گویند مانند :

طَوَى (پیچید) حَوَى (شامل شد)

- دو حرف جد از هم باشند (لفیف مَفْرُوقٌ) گویند مانند :

وَقَى (نگهداشت) وَصَى (سفارش کرد)

توجه ۱ : در مثالهای معتل همانطوریکه ملاحظه فرمودید فقط واو

و یا بکار رفته و الف ذکر نشده و چنانچه در قوانین مفصل در کتب صرف و نحو ذکر شده الف از واو و یا ساخته میشود مانند :

قَوْلٌ ← که میشود قَالٌ
بَيْعٌ ← باعٌ
دَعْوٌ ← دعاٌ

و این الف را (الف منقلبه) نامند :

یعنی الفی که از قلب (دگرگون شدن) (واو) و (یا) درست میشود .

توجه ۲ : ممکن است یک کلمه هم مضاعف باشد و هم مهموز مانند :

أَنَّ (نالید) یا هم مضاعف باشد و هم معتل مانند حَيَّيْ

(زنده شد) و یا هم مهموز باشد و هم معتل مانند رَأَى

(دید)

تمرین :

۱ - فعل معلوم و مجهول را تعریف کنید و برای هر یک مثالی بزنید :

۲ - طریقه ساختن فعل مجهول از ماضی و مضارع را بنویسید (با

مثال) .

۳ - افعال متعدی زیر را مجهول کنید و معنی فعل مجهول شده

را بنویسید .

نَصَرُوا - نَصَرْتُمْ - عَلِمْتُ - كَتَبَ - يَكْتُبُونَ - اسْتَعْجَلَ -

زَلَزَلَ - ضَرَبَ - يُكْرِمُ - يُطَهِّرُ - فَصَلَ - نَزَلَ - جَعَلَ -

يُصَرِّفُ - يُضَارِبُ - يَسْتَغْفِرُونَ .

۴ - انواع غیر سالم را نام برده تقسیمات هریک را بنویسید .

۵ - مشخص کنید که هریک از کلمات زیر سالم است یا غیر سالم و اگر غیر سالم است نوع آنرا مشخص کنید (اگر مهموز یا معتلی است نوع آنرا نیز مشخص کنید) .

مثلاً " بَيْعٌ " = غیر سالم - معتل - معتل العین (اجوف) - اجوف یائی .

وَقَعَ - نَصَرَ - سَأَلَ - وَقَى - كَوَّنَ - رَأَى - طَوَى - وَدَّ - رَمَى -
أَمَرَ - بَقِيَ - بَكَى - بَلَّ - بَكَى - بَيْعٌ - يَلَّ - يَسَرَ - وَبَقَى -
وَجَّ - وَثِقَ - فَوْقَ - نَهَمَ - نِيدَ - مَرَّ - عَرَقَلَ .

لغات جزوه* ۳۳

آثیر، آثیرته : جو پیرامون اتمسفر و هوای زمین - بعقیده قَدْ مَاعَنْصُرِ
پنجم یا ماده افلاک - کره نار - هر جرم لطیف - جو
ناقل امواج الکترو مغناطیس و نور ، ماده فضائیه
پیرامون جو زمین .

أَلَمٌ : درد - رنج شدید

أَعْوَانٌ : یاران (مفرد : عون)

أَذْهَانٌ : ذهن ها (مفرد : ذهن)

أَكَاذِيبٌ : دروغها - سخنهای دروغ - خبرهای دروغ

أَهْمٌ : مهمتر (بن) - ضروری تر (بن)

أَخْصٌ : خاص تر - برگزیده

إِثَارٌ : دیگری را برخورد ترجیح دادن - بخشیدن آنچه که مورد
نیاز شخص است - گرمی داشتن

إِلْتِفَاتٌ : بسوی شیئی یا کسی نگریستن - توجه کردن - روکردن

إِحْتِجَابٌ : در پرده شدن - غافل و بیخبر ماندن

أَوْلَوِيَّةٌ : برتری

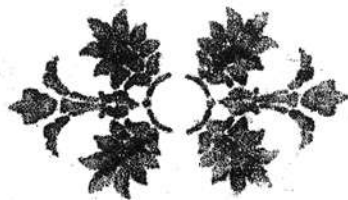
إِنْحِطَاطٌ : پست شدن - به پستی گرائیدن - فرو افتادن - ذلیل

گشتن

أَمِّيٌّ : کسیکه تحصیل علم نکرده و بر اصل طبیعت بار آمده است .

إِنْفَاضُهُ : فیض رساندن - بهره دادن

إِبْدَاعٌ : نوآوردن - ایجاد امور غیر عادی - جهان آفرینش



اِمْتِنَان : اعمال خیر و محبت های کسی را با حالت سپاس بخود
او گفتن — ذکر خدمات کسی را نمودن — نعمت دادن

اَنْبَار : همتا — شریک — همکار — حریف
اِهْ وَاَشَوْقِي لِتِلْكَ اَلْمَوْهَبَةِ الْعَظْمَى وَظَمًا قَلْبِي لِذَلِكَ اَلْمَاءِ الْعَذْبِ
اَلْفَرَاتِ . . . : چقدر مشتاقم برای وصول به آن موهبت عظمی
و چقدر قلبم تشنه است برای آن آب گوارا

بَارِي : خالق — آفریدگار — (باری تعالی : خداوند بلند مرتبه)
تَعْبِيه : آماده و تهیه کردن — مستعد و حاضر کردن — مهیا
نمودن

تَعْنَى : آرزو کردن — آرزو داشتن — خواهش کردن
تَحْرِيس : شدیداً راغب و مایل کردن و علاقمند ساختن بامری —
حریص گردانیدن

تَوَلَّيْتُ : والی قرار دادن — بولایت گماشتن — زمامداری — پشت
کردن — دوری و اعراض کردن

تَمَشَّيْتُ : براه انداختن — راه بردن — (درفارسی بمعنی سرو
سامان دادن نیز بکار میرود)

تِلْسُكُوب : دوربین نجومی — دوربین بسیار بزرگ که با آن ستارگان
را میبینند و اکتشافات نجومی میکنند . نخستین تلسکوپ
را در سال ۱۶۰۹ گالیه دانشمند ایتالیائی ساخت .

تَعَاَضَد : بیکدیگر کمک نمودن — بازو به بازو دادن

تَاك : درخت انگور — مو — رز

تَمَجِيد : فرقه فرقه و متفرق شدن — حزب حزب شدن — رقابت
تَهْرِيس : برانگیختن، وادار کردن، سرمیل و شوق آوردن
تَسَامُح : سهل انگاری کردن — فرو گذاردن — آسان گرفتن —
مدارا کردن

جَنَّتْ اَبْهَى : زیباترین و روشن ترین بهشت — جنت در این عالم
در مقامی "اقبال و عرفان" است و در مقامی "رضای الهی"

جَوَار : همسایگی — پناه — نزدیک

جَوْلَان : (درفارسی بیشتر بمعنای تاخت و تاز کردن — رفت و —
آمد و خود نمائی کردن) — گشتن و متحرک بودن و مقیم
نشدن .

جَرِيحَةٌ دَار : زخمی — زخم برداشته

حَدَائِقُ : (مفرد : حَدِيْقَةٌ = باغ بستان — باغی که اطرافش دیوار
باشد)

حَقَّ تَعَالَى شَأْنُهُ : خداوند که مقام او بلند مرتبه است .

حِشْمَةٌ : بزرگی و شوکت — جاه و جلال — شرم و حیا — غضب

خَفِيَّةٌ : پنهان ماندنی — نهانی — سری — پنهان شده

خَصْمٌ : دشمن — مُخَاصِمٌ — مُنَازِعٌ — (جمع : خِصَامٌ — خُصُومٌ)

خَصِيْمٌ : بسیار پرخصومت — دشمن و بسیار پرکینه (جمع : خِصْمَاءُ)

خَبِيَّتٌ : محرومیت — نرسیدن به مقصود — ناامیدی — عدم تحقق
آرزوها

خامس عشر : پانزدهم

دَعَائِم : ستونها - پایه‌ها (مفرد : دِعَامَةٌ)

رَأَى الْعَيْنَ : دیدن با چشم ظاهر - مشاهده باده دیده ظاهری
رُوحِي لِأَحِبَّائِهِ الْمُتَّحِدِينَ نِدَا : روح من از برای دوستان متحد او
فدا باد

رَصَد : بررسی کردن ستارگان - مراقب بودن - منتظر بودن

رَازِق : رزق دهنده - روزی رسان - نازل کننده باران

زُبُر : سندان‌ها - قطعات آهن - آهن‌ها - پست‌ها (مفرد :
زُبْرَةٌ)

سَرِير : عرش - تخت - تخت سلطنت - تختخواب - نعمت و
فراوانی در معیشت

صُورِي : ظاهری - سطحی - غیر معنوی

طَافِح : سرشار - لبریز

فَكْ : جدا کردن - باز کردن - خلاص ورها کردن - گشودن

قُمَرِي : نوعی کبوتر است (جمع : قُمَرٌ)

قِتَال : جنگ و کشتار کردن - جنگ و کشت و کشتار

كُنْ نِي الْحَقُّوقِ آمِينًا . . . وَ نِي الْوَعْدِ وَفِيًّا : در حقوق امین باش
. . . و در پیمان وفادار

كُلُّ نَبِيٍّ فَلَكَ يَسْبَحُونَ : همه در آسمان سیر می‌کنند

كُهْف : غار بزرگ - ملجاء و پناه - پناهگاه

لِجَام : لگام - دهنه - فلزی وانسار - انسار

لِفَانَةٌ : پارچه‌ای که برپا می‌پیچیدند - هرپارچه یا پوششی که بر
چیزی ببوشند

مُسَاعَدَت : کمک کردن - یآوری کردن - معاونت نمودن

مَبْدُول : بخشیده شده - بذل شده - عطا گردیده

مُرَاهِق : پسری که نزد یک بلوغ باشد - تازه بسن بلوغ رسیده

مَالًا : بالأخره - در عاقبت - در آخر کار

مَأْوَاءٌ طَبِيعَت : عالم معقولات و غیر محسوسات الهیات - شناسائی
علل و اصول اولیه
مُطَلَق : آزاد (شده) - رها (گردیده) - غیر مقید

مُتَمَكِّن : دارای شأن و مقام - جای گیرنده و مستقر شونده

مَنُوط : موکول - معلق

مَأْوِي : پناهگاه

مَشْرُوعَات : تأسیسات شرعی و دینی - امور مفیده و مطابق شرع -

آنچه در شریعت تأسیس گردد

مَظَاهِرِ اسْمَاءٍ وَصِفَات : مقصود پیامبران می‌باشند .

مُتَنَابِ : پشت سرهم و بی درپی - متتابع - یکی بعد از دیگری

مُمَيِّز : برتری دهنده - تمیز دهنده - مجد اکننده (حق از باطل)

مُزْمِن : طولانی شونده - با سابقه و زمان طولانی - اقامت کننده

بمدت طولانی

مُدَّعَا : خواسته شده - آرزو کرده شده - دعوی کرده شده

نَبْر : نورانی - درخشان - نور دهنده و روشنی بخش
 نِطَاق : حدود - دایره - کمربند - میان بند - (جمع : نَطُوق)
 نَعُوذُ بِاللَّهِ : پناه بخدا میبریم .

وَقَايَت : محافظت - حراست - پیش گیری و حفظ قبلی
 وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرِّهَا : خورشید بر محوَر خود جریان دارد
 (سوره نسی آیه ۳۸)
 وُفُور : (مفرد : وُفْر : فراوانی) - غنا - تمام و بسیار از هر چیز
 وَسَائِط : جمع واسطه
 هَادِم : خراب کننده - ویران کننده بنا
 هِجْرَان : جدایی - دوری از دوستان و یاران

اعلام جزوه ۳۳

امیر فیصل : (۱۸۸۳-۱۹۳۳) وی در مکه متولد گردید پسر
 شریف حسین بود در سال ۱۹۲۱ به سلطنت عراق رسید. (المنجد)
خواجه نظام الملک طوسی : دانشمند و نویسنده قرن پنجم هجری
 در سال ۴۰۸ یا ۴۱۰ در قریه نوغان طوس متولد شد و به وزارت
 الب ارسلان و سپس ملک شاه سلجوقی رسید در طول سی سال وزارت
 لیاقت و کاردانی و قدرت خود را آشکار نمود و در بسط قدرت -
 سلجوقیان سهمی بسزا داشت در سال ۴۸۵ هجری در راه بغداد
 توسط یکی از مریدان حسن صباح (رئیس فرقه اسماعیلیه) بقتل رسید
 از جمله اقداماتی که جهت پیشرفت علم انجام داد تأسیس مدارس

معتبری بود که به نظامیه مشهور می باشد که معروفترین آنها عبارتند
 از نظامیه بغداد و نیشابور و مرو، کتاب سیاستنامه یا سیرالملوک
 و دستور الوزارة یا وصایای نظام الملک از تألیفات اوست .

لغت نامه د هخدا

کلمبوس : کریستف کلمب در یانورد ایتالیایی است که از طرف
 ایزابل ملکه اسپانیا در ۱۴۹۲ با سه کشتی بسوی غرب رفت تا
 برای اولین بار بساحل یکی از جزائر باهاما رسید (سن سالوادور)
 بعد تا ۱۵۰۴ طی سه سفر دیگر جزائر کوبا - جامائیکا -
 پورتوریکو و قسمتهائی از سواحل هند و راس و شمال ونزوئلا را کشف
 کرد اما قدرش را نشناختند . حبس و زنجیر و سپس طردش نمودند
 تا در فقر و فقدان عزت در اسپانیا فوت کرد . (۱۵۰۶-۱۴۵۱)
گالیله (۱۶۴۲ - ۱۵۶۴) : دانشمند و عالم ریاضی و فیزیکدان
 ایتالیایی است که ابتدا طب و ریاضیات را فرا گرفت و سپس منجم
 مشهوری گردید . اولین دوربین را او اختراع کرد در سال ۱۶۳۲
 گالیله راجع به عقاید بطلمیوس و کپرنیک در باب حرکات منظومه
 شمسی کتابی نوشت سال بعد پاپ او را بهرم خواست و اظهار
 عقیده وی را درباره حرکت زمین گرد آفتاب کفر شمرد و مجبورش
 کرد که به زانو درآید و از آن عقیده استغفار کند معروف است چون
 گالیله استغفار کرد از جابر خاسته بیرون رفت دیدند که با انگشت
 روی زمین نوشته است با این همه زمین حرکت می کند .
 نقل به اختصار از لغت نامه د هخدا

مأمون : هفتمین خلیفه عباسی که از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری خلافت نمود و نوشته‌اند که حضرت رضا (امام هشتم) با مروی مسموم گشتند. مولوی : (۶۷۲ - ۶۰۴ هجری) جلال الدین محمد ، از اعظم حکماء و عرفاء و بزرگترین شاعر صوفی است. مثنوی او ۲۶ هزار بیت و کلیات شمس تبریزی یا دیوانش ۵ هزار بیت در مطالب عرفانی دارد. " نیه مانیه " و " مجالس سبعه " هم از اوست. مزارش در - قونیه میباشد .

کتابخانه ملی و موزه اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیع